

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۸، شماره ۳۸، پاییز و زمستان ۹۴

بررسی وجوه روایتی در داراب‌نامه بیغمی
(علمی - پژوهشی)*

خدیجه رحیمی صادق^۱
دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

یکی از داستان‌های شفاهی بازمانده از ادبیات کهن فارسی که صورت نوشتاری یافته است، داراب‌نامه مولانا محمد بیغمی است. این اثر، روایت بلندی است از کشورگشایی‌های فیروزشاه، پسر داراب و داستانی حماسی - عشقی از قرن نهم هجری که از نمونه‌های ادبیات فولکلوریک به شمار می‌رود. از آنجا که قصه‌های عامیانه موقعیت‌های کهن، ساده و همگانی را توصیف می‌کنند، مورد توجه خاص روایت‌شناسان و ساختارگرایان قرار گرفته‌اند و بررسی جنبه‌های مختلف ساختار داستانی آنها می‌تواند در شناخت ویژگی‌های ساختاری روایت‌هایی از این دست سودمند باشد. از میان ساختارگرایان، روش تودوروف در بررسی روایت‌های اسطوره‌ای، در روشن کردن ساز و کار روایت و به طور خاص قصه‌ها، موفقیت چشمگیری یافته است. وی این نوع قصه‌ها را از جنبه‌های مختلف، از جمله وجوه روایتی مورد توجه قرار داده است. منظور تودوروف از وجوه روایتی قصه‌ها، جنبه‌های مختلف حاکم بر روابط میان شخصیت‌های قصه است.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله : ۱۳۹۴/۷/۲۶

تاریخ ارسال مقاله : ۱۳۹۲/۱۱/۱۹

نشانی پست الکترونیک نویسنده:

1- khadijeh.rahimi@gmail.com

در این نوشته، ضمن برشمردن ویژگی‌های روایت اسطوره‌ای، داراب‌نامه به‌عنوان روایتی اسطوره‌ای از جنبهٔ وجوه روایتی بررسی می‌شود و می‌کوشد تا با تکیه بر نظریهٔ تودوروف به درک ارتباط متقابل شخصیت‌ها در داراب‌نامه دست یابد. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که وجه غالب داستان داراب‌نامه، وجه اخباری است و پس از آن وجوه الزامی و تمنایی قرار می‌گیرد. وجه پیش‌بین و وجه شرطی نیز، هر یک به سه طریق در داراب‌نامه نمود می‌یابد که به خوبی بیانگر روابط و ارتباط حاکم بین شخصیت‌ها در این داستان است.

واژه‌های کلیدی: داراب‌نامه، نظریهٔ تودوروف، روایت اسطوره‌ای، وجوه روایتی.

۱- مقدمه

قصه‌ها و داستان‌های عامیانه از دیرباز مورد توجه عموم واقع شده و جنبهٔ تفریح و سرگرمی داشته و گاه با وقایع تاریخی در هم آمیخته است؛ از جملهٔ این داستان‌های شفاهی بازمانده از ادبیات کهن فارسی که صورت نوشتاری یافته است داراب‌نامهٔ بیغمی است. این داستان شرح وقایع قهرمانی‌های فیروزشاه، آخرین پادشاه خاندان افسانه‌ای کیانیان است که کاتبی به نام محمود دفترخوان، به نقل از بیغمی در قرن نهم هجری در ۴ مجلد و بیشتر به رشتهٔ تحریر درآورده است. ذبیح الله صفا متن تصحیح شده‌ای از روی مجلد نخست داراب‌نامه، در دو جلد به دست داده‌اند و در مقدمهٔ جلد اول و یادداشت‌های جلد دوم داستان، به درستی نام آن را فیروزنامه یا داستان فیروزشاه گمان زده‌اند و گفته‌اند که نام آن را باید فیروزنامه نامید و نه داراب‌نامه (بیغمی، ۱۳۸۱: یازده). از داراب‌نامه یا فیروزشاه‌نامه، متن ظاهراً کاملی به زبان عربی و با عنوان سیرهٔ فیروزشاه‌ابن‌الملک داراب یعنی «کارنامه فیروزشاه پسر داراب» در ۴ مجلد، نخستین بار در ۱۳۶۶ ق در مصر چاپ و منتشر شده است. به نظر می‌رسد این تسمیه صحیح‌تر است؛ زیرا تمام این کتاب دربارهٔ سرگذشت فیروزشاه است و نقش داراب در آن اندک است. صفا، متن عربی داستان را کوتاه‌تر از متن فارسی؛ ولیکن کامل و تمام دانسته و می‌گوید مترجم یا گرانندهٔ داستان، اشعار عاشقانهٔ فراوانی از شاعران معروف را در متن داستان آورده است. از داستان داراب‌نامه یا فیروزشاه-نامه بنا بر نوشتهٔ کشف‌الظنون ترجمه‌ای هم به زبان ترکی در دست است که آن را صالح بن جلال، برای سلطان سلیم خان به نام قصهٔ فیروزشاه به ترکی برگردانده است (بیغمی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۷۶۵-۷۶۶، ۷۶۸).

بنابر رسم ممالک اسلامی، قصاصان، داستان فیروزشاه را برای مردم و مردم سینه به سینه و دهان به دهان برای یکدیگر نقل و روایت می‌کردند و البته به هنگام روایت داستان، تصرفاتی نیز در آن می‌کردند. دربارهٔ ویژگی و ارزش ساختار ادبی و زبانی متن داستان داراب‌نامه باید گفت که این داستان نیز مانند بیشتر داستان‌های مشابه آن، زبان و بیانی ساده و روان و نثری بی‌تکلف و دلپذیر دارد. زبان آن نزدیک است به زبان عامهٔ مردم آن زمان و دور از پیچیدگی و حاوی بسیاری از مفردات و ترکیبات بدیع و نزدیک به دستهٔ لهجه‌های غربی ایرانی. جمله‌ها در آن کوتاه، عبارت‌ها روشن و لغزش‌های لغوی و دستوری بسیار کم است. یکی از ارزش‌های این‌گونه داستان‌ها، همین نزدیکی انشای آنها به زبان گفتاری مردم است که زبانی طبیعی و خالی از تصرفات زبان تازی بوده است (صفا، ۱۳۵۶، ج ۴: ۵۱۹). آنچه نقش و اهمیت این‌گونه داستان‌های عامیانه را بیشتر می‌نمایاند، پرداختن آنها به تاریخ اجتماعی جامعه، شرح چگونگی زندگی مردم و رفتارهای فرهنگی و اعتقادی آنهاست. این داستان‌ها چون صورت شفاهی داشته و سینه به سینه نقل می‌شده‌اند، کم و بیش منعکس‌کنندهٔ اوضاع اجتماعی و فرهنگی و آداب و رسوم مردم آن دوران هستند (بلوکباشی، ۱۳۹۰: ۱۳).

داستان داراب‌نامه، روایتی است از ماجراهای گوناگون که همه به طریقی به محورهای اصلی داستان پیوند خورده‌اند. شرح زندگی افسانه‌ای و پر حادثهٔ داراب، شاه ایران و فرزندش فیروزشاه و دیگر پهلوانان ایرانی و ماجراهای عشق و عاشقی و جنگاوری‌ها و هنرنمایی‌های فیروزشاه و دیگر پهلوانان از محورهای اصلی داستان هستند. در این اثر حوادث مختلفی روی می‌دهد و نابه‌سامانی‌های بسیاری را برای لشکر ایران به وجود می‌آورد. به دنبال هر حادثه، قهرمانی برای جبران آن عزیزت می‌کند. حوادثی که قهرمانان پشت سر می‌گذارند با وجود تلون و گوناگونی از ساختاری مشابه برخوردار است.

۱-۱- بیان مسئله

در شرایطی که نقد ادبی در جهان، روز به روز بیشتر به سمت بررسی علمی آثار ادبی و تحلیل ساختاری متون روایی پیش می‌رود؛ جای نگرانی است که در بررسی آثار و متون روایی در ایران، با وجود فراوانی و تنوع متون روایی، به جای استفاده از نظریه‌های ادبی به نقدهای ذوقی بسنده شده است.

هر چند هدف همه ساختارگرایان، درک و توصیف همه‌شمول ساختار زیرین روایت‌ها است؛ اما در عمل، هر یک از آنها شکل ساختاری متفاوتی را معرفی کرده‌اند. در این میان، نظریه روایتی تودوروف در بررسی قصه‌ها از اهمیتی ویژه برخوردار بوده و ویژگی این روایت‌ها را که روایت اسطوره‌ای نامیده است، تشریح و بررسی کرده است.

در پژوهش حاضر سعی شده است که داستان داراب‌نامه بیغمی به لحاظ وجوه روایتی مورد بررسی قرار گیرد؛ این مقاله می‌کوشد تا با تکیه بر نظریه تودوروف به درک ارتباط متقابل شخصیت‌ها در داراب‌نامه با توجه به هر یک از این وجوه دست یابد. به این دلیل در این پژوهش از نظریه تودوروف، ساختارگرایی فرانسوی استفاده شده است که توجه ویژه‌ای به روایت‌هایی از نوع داراب‌نامه داشته است.

۱-۲- پیشینه تحقیق

در سال‌های اخیر، بررسی ساختاری متون روایی ادب فارسی مورد توجه بسیاری از اندیشمندان قرار گرفته و در این زمینه پژوهش‌های ارزشمندی انجام شده است؛ تحلیل ساختاری متون متعدد روایی فارسی، اعم از نظم و نثر، در قالب مقاله‌ها و پایان‌نامه‌های دانشگاهی نیز مشاهده می‌شود. از این میان تحقیقاتی که مستقیماً به بررسی وجوه روایتی در متون فارسی پرداخته‌اند عبارتند از:

۱- «بررسی وجوه روایتی در حکایت‌های مرزبان‌نامه بر اساس نظریه تزوتان تودوروف» نوشته سیداحمد پارسا و یوسف طاهری چاپ شده در نشریه متن‌شناسی ادب فارسی، تابستان ۱۳۹۱. ۲- «بررسی وجوه روایتی در روایت‌های هزار و یک شب» نوشته نجمه حسینی سروری و محمدرضا صرفی چاپ شده در نشریه ادب و زبان، بهار ۱۳۸۹. ۳- «بررسی وجوه روایتی در داستان‌های سندباد‌نامه» نوشته نجمه حسینی سروری و محمدرضا صرفی چاپ شده در نشریه ادب و زبان، بهار ۱۳۸۵.

به صورت مستقل درباره وجوه روایت، پایان‌نامه‌ای وجود ندارد؛ اما به عنوان بخشی از روایت‌شناسی متون در پایان‌نامه‌های زیر بدان پرداخته شده است:

۱- «روایت‌شناسی حکایت‌های کلیله و دمنه»، مقداد گلشنی، کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۹. ۲- «روایت‌شناسی طوطی‌نامه و تحلیل داستان‌های آن با استفاده از دو نظریه پراپ و تودوروف»، فریبا کریمی فخرآبادی، کارشناسی ارشد، دانشگاه

شهرکرد، ۱۳۹۱. ۳- «روایت‌شناسی حکایت‌های شرح شطحیات بر پایه نظریات پراب، تودوروف و گریماس»، سیما رحیمی، کارشناسی ارشد دانشگاه الزهراء (س)، ۱۳۹۳.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

قصه‌ها و داستان‌های عامیانه به دلیل داشتن جنبه تفریحی و سرگرمی از دیرباز مورد توجه عموم مردم بوده است؛ به علاوه، به دلیل مایه گرفتن از زندگی و عقاید هر ملت، ویژگی‌های رفتاری و آداب و رسوم اجتماعات گوناگون مردم، نمودار بخش مهمی از میراث فرهنگی و مذهبی و ارزش‌های اجتماعی هر قوم و ملتی است. به این جهت، بررسی جنبه‌های مختلف ساختار داستانی این نوع آثار و قصه‌ها می‌تواند در شناخت پیکره‌بندی و ویژگی‌های ساختاری روایت‌هایی از این دست نیز مفید واقع شود. اهمیت پژوهش در شگرد روایتگری این نوع داستان‌ها؛ علاوه بر ممکن ساختن درک پیکره‌بندی این آثار، می‌تواند با قرار دادن دوباره آنها در کانون توجه، ما را در حفظ و انتقال میراث گرانبهای گذشتگان یاری و تشویق کند.

۲- بحث

نظر به موضوع مقاله و مطالبی که در مقدمه ذکر شد، در ادامه، ابتدا مختصری به ساختارگرایی و نظریه روایی تودوروف پرداخته می‌شود و در ادامه وجوه روایت در داراب‌نامه بیغمی که شامل وجوه اخباری و غیراخباری است، مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱- شرح مختصر ساختارگرایی و نظریه روایتی تودوروف

ساختارگرایی، روشی است مبتنی بر بررسی ساختارها؛ اما ساختارها موضوع‌هایی عینی نیستند؛ بلکه نظام‌هایی از روابط پوشیده‌اند که با ادراک و عیان کردنشان می‌توان به آنها نمود روساختی داد (سجودی و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۵۴). به بیان دیگر ساختارگرایی بر این پایه متکی است که باید نظامی زیر بنایی از تمایزات و قراردادهای وجود داشته باشد که بتواند تحقق معنای رفتارها و تولیدات انسان را ممکن سازد (کالر، ۱۳۸۸: ۲۱). هرچند ساختارگرایی به عنوان روش علمی پیشینه‌ای طولانی دارد؛ اما به عنوان نظریه‌ای درباره شکل و ساختار، بیشتر در سده حاضر رواج یافته و به ویژه از نیمه دوم این سده گسترش چشمگیری در رشته‌های گوناگون، از جمله مطالعات ادبی پیدا کرده است (اخلاقی،

۱۳۷۱:۲۰، تایسن، ۱۳۸۷:۳۳۸، گورین و دیگران، ۱۳۸۸:۴۶۹). ساختارگرایی در بررسی خود به ساختار کلی یک پدیده و نحوه و چگونگی ارتباط اجزا با آن کل می‌پردازد و روابط اجزا را با یکدیگر و در نهایت با کل پدیده مورد بررسی قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که اجزای ساختار در نسبت با یکدیگر و در پی قرار گرفتن به عنوان اجزای یک مجموعه، دارای معنا می‌شوند (زرشناس، ۱۳۸۹:۱۸۲).

نقد ساختارگرایانه بیشترین تأثیرش را در روایت‌شناسی و فرهنگ عامه بر جای گذاشته است. اسطوره‌ها، افسانه‌ها و به طور کلی فرهنگ و هنر عامیانه از آنجا که موقعیت‌های ساده و همگانی را توصیف می‌کنند، مورد توجه خاص ساختارگرایان قرار گرفته‌اند؛ چون در اینجاست که امکان زیادی برای کشف ساختارهای روشن و مهم وجود دارد (گلدمن، ۱۳۸۲:۹۹).

نظریه روایتی ساختارگرا از پاره‌ای قیاس‌های زبانی مقدماتی آغاز می‌شود. مدل اساسی قوانین روایتی، نحو جمله است و تودوروف و دیگران از «نحو روایتی» صحبت می‌کنند که در این دیدگاه، نهاد و گزاره نخستین تقسیم نحوی واحد جمله است. پراپ با الگو قرار دادن این رابطه نحوی، نظریه خود را درباره قصه‌های پریان تدوین کرد. در ادامه پژوهشگرانی چون استروس و گرماس با استفاده از این مدل به بررسی ساختار زبانی پرداختند (سلدن، ۱۳۷۲: ۱۰۵-۱۱۰). استروس ساختارها و تقابل‌ها را در اسطوره‌ها به کار بست و واح‌های سوسوری را که پراپ «کارکرد» نامید، «واحدهای اسطوره‌ای» خواند و گرماس به جای هفت کنش پراپ، سه جفت زوج‌های متقابل قرار داد که عبارتند از ۱- آرزو، جست‌وجو و هدف (شناسنده/موضع شناسایی) ۲- ارتباط (فرستنده/گیرنده) ۳- حمایت یا ممانعت (کمک کننده/مخالف) (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۶۸-۷۱). کار تودوروف جمع‌بندی کار پراپ، گرماس و دیگران بود که بنابر نظریه او تمامی قواعد نحوی زبان اعم از کارکردهای نهادی، گزاره‌ای، صفتی، فعلی، وجه و حالت نظایر آن روایتی بازگو می‌شوند (سلدن، ۱۳۷۲: ۱۱۰). از میان پژوهشگران یاد شده کارتودوروف در بررسی قصه‌ها اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا وی علاوه بر برطرف کردن کاستی‌های روش پراپ، برخلاف گرماس و برمون کار خود را به شکل ویژه‌ای از روایت که آن را روایت اسطوره‌ای می‌-

نامد، محدود کرده است و با بررسی قصه‌های دکامرون ویژگی‌ها و نوع‌شناسی این نوع روایت‌ها را شرح داده است (اسکولز، ۱۳۷۹: ۱۶۰).

نظریه روایتی تودوروف، عمدتاً در سه کتاب وی، به نام‌های بوطیقای نشر، مقدمه‌ای بر بوطیقا و دستور زبان دکامرون مطرح شده است (اخوت، ۱۳۷۱: ۲۴). کار تودوروف در دستور زبان دکامرون «تا حدودی به کار برمون و گرماس نزدیک است ... واژه دستوری که تودوروف آشکارا به کار گرفت، زاده تشابه با دستور زبان در مباحث زبان‌شناسی است» (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۷۹). تودوروف، روایت را در قالب‌های منطقی - دستوری در دستور زبان دکامرون (۱۹۶۹) و برخی از قصه‌ها چون اسطوره ادیب به کار بست (تایسن، ۱۳۸۷: ۳۶۹).

تودوروف، نظریه خود را با مفهومی بسیار کلی آغاز می‌کند: اینکه بنیان تجربی همگانی‌ای وجود دارد که از حد هر زبان و حتی هر نظام دلالت‌گونه خاصی فراتر می‌رود و تمام آنها را یک دستور زبان یکه و جهانی توجیه می‌کند (احمدی، ۱۳۷۵: ۳۳۴). وی درباره این دستور جهانی می‌نویسد «بی‌تردید، دستوری جهانی وجود دارد که زیربنای همه زبان‌هاست. این دستور جهانی منشأ همه جهانی‌هاست» (تودوروف به نقل از سجودی، ۱۳۸۳: ۷۸).

تودوروف، بیشتر به بررسی جنبه نحوی روایت می‌پردازد. اساس کار او فروکاستن و تجزیه متن به واحدهای کمیته است. از نظر او روابط میان این پدیده‌ها، نخستین معیار تمایز ساختارهای متنی متعدد از یکدیگر است. وی متأثر از توماشفسکی دو نوع آرایش عناصر درون‌مایگانی را مشخص می‌کند: ۱- نظم منطقی و زمانی: در این شیوه، عناصر درون-مایگانی با قرار گرفتن در یک ترتیب زمانی تقویمی، از اصل علیت پیروی می‌کنند. ۲- نظم فضایی یا مکانی: در این شیوه، توالی عناصر به نحوی است که هیچ‌گونه علیت درونی در آنها رعایت نشده است (تودوروف، ۱۳۸۲: ۷۲).

تودوروف براساس نوع رابطه واحدهای کمیته علی، دو نوع روایت را از یکدیگر متمایز می‌سازد: الف- روایت ایدئولوژیک: در این دسته روایت‌ها، واحدهای کمیته علیت، تنها به واسطه قانون عامی به هم مرتبط می‌شوند که این واحدها خود نمودهایی از آن هستند. ب- روایت اسطوره‌ای: در این نوع روایت، واحدهای کمیته علیت، رابطه‌ای بی‌واسطه با

یکدیگر برقرار می‌کنند (تودورف، ۱۳۸۲: ۷۹-۸۰). آثاری مثل دکامرون و هزار و یک شب نمونه‌های عالی این نوع روایت هستند که تودورف آنها را روایت‌های فاقد روان-شناسی می‌نامد و ویژگی‌های آنها را بر می‌شمرد:

۱- در این نوع روایت‌ها، کنش‌ها غیرمتعدی هستند و تأکید بر کنش است. هر کنشی، به خودی خود مهم است و نه برای بیان فلان خصیصه این یا آن شخصیت؛ به عبارت دیگر در این نوع روایت‌ها، تأکید بر گزاره است و نه نهاد. ۲- رابطه علی در روایت‌های اسطوره-ای، از نوع علیت بی‌واسطه است و همین که خصوصیتی آشکار شود، کنشی را به دنبال می‌آورد و فاصله میان یک ویژگی روانی و کنش متأثر از آن، بسیار کم است؛ به‌علاوه در چنین حکایت‌هایی یک قضیه یا گزاره اسنادی، نتایج متفاوتی را به دنبال ندارد و هر گزاره تنها به یک امکان منجر می‌شود. ۳- یک خصیصه روانی، در عین حال هم خصیصه و هم کنش به حساب می‌آید؛ به عبارت دیگر سبب، یک رکن اساسی و ماقبل نیست؛ بلکه جزئی از زوج دوگانه علت و معلول است (اخوت، ۱۳۷۱: ۲۶۹). ۴- این روایت‌ها با گزاره‌های قالبی نظیر «آورده‌اند که...» و «راویان اخبار و ناقلان اسرار چنین روایت می‌کنند...» آغاز می‌شوند. ۵- زمان و مکان در این روایت‌ها مضمونی فرضی و انتزاعی است و گستره جغرافیایی مطرح شده در آنها، فضایی وسیع از مکان‌های واقعی و خیالی برای رخداد حوادث است. ۶- در نامگذاری شخصیت‌ها از اسامی خصیصه‌نما استفاده می‌شود. شخصیت‌ها مطلقاً خوب یا بد هستند و نوعی مطلق‌گرایی در این نوع روایت‌ها حاکم است. مرکز توجه تودورف، در بررسی ساختار روایت، روایت‌های اسطوره‌ای است. وی در تجزیه و تحلیل انواع روایت‌ها، ابتدا سه نوع متفاوت واحدهای روایی را ارائه می‌دهد: ۱- گزاره یا قضیه: کوچک‌ترین واحد روایی و هم‌ارز یک جمله مستقل است. (تودورف، ۱۳۸۲: ۹۲). ۲- پی‌رفت: مجموعه و زنجیره‌ای مرتبط از قضایای منطقی است که یک داستان کامل و مستقل را می‌سازد. هر داستان حداقل از یک پی‌رفت تشکیل می‌شود. و یک پی‌رفت کامل، همیشه و فقط، متشکل از پنج گزاره خواهد بود: حالت تعادل، نیرویی که تعادل را برهم می‌زند، عدم تعادل، نیرویی در جهت مخالف و تعادل یا حالتی متفاوت با تعادل اولیه (همان: ۹۱). ۳- متن: آنچه خواننده به طور تجربی با آن برخورد می‌کند، نه گزاره و نه حتی پی‌رفت؛ بلکه کل متن است. در این چارچوب هر متنی، تقریباً

بیش از یک پی‌رفت دارد (همان: ۹۳). ترکیب پی‌رفت‌ها در متن به سه شیوه صورت می‌گیرد: درونه‌گیری، زنجیره‌سازی، تناوب یا درهم‌تنیدگی (تودورف، ۱۳۸۲: ۹۴-۹۵ و اخلاقی، ۱۳۷۱: ۷۰-۷۱).

در مرحله بعد، وی گزاره‌ها را به واحدهای سازنده آنها تجزیه می‌کند. بر اساس این نظریه، واحدهای گزاره همان اجزای کلام هستند (سجودی، ۱۳۸۴: ۷۰). و شامل سازه‌های مشارک و محمول می‌شوند. «به نظر تودوروف می‌توان با تجزیه و تحلیل روایت، به واحدهایی دست پیدا کرد که با اجزای کلام دستوری (اسم خاص، فعل و صفت) شباهت چشمگیری دارند» (اخلاقی، ۱۳۷۱: ۶۹).

پس از تجزیه سازه‌های گزاره به کوچک‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده آنها، تودورف با توجه به مقوله‌های ثانویه دستور زبان، وجوه روایتی را که بیانگر ارتباط‌های مختلف شخصیت قصه است، برمی‌شمرد و ابتدا، به تقابل وجه اخباری و تمامی وجه دیگر اشاره می‌کند. وجه اخباری، حالت گزاره‌هایی است که فعل در آنها، واقعاً به انجام رسیده است و اگر وجهی اخباری نیست، به این دلیل است که فعل واقعاً انجام نشده است و فقط به طور مجازی عملی بالقوه است (اخوت، ۱۳۷: ۲۶۰). تودورف تمامی وجوه غیراخباری را بر این اساس که آیا با خواست بشر تطابق دارد یا نه، به دو گروه تقسیم می‌کند: «وجه خواستی» و «وجه فرضی». وجه خواستی دو نوع است «الزامی و تمنایی». وجه فرضی نیز شامل دو نوع است «شرطی و پیش‌بین».

۲-۲- بررسی وجوه روایتی در داراب‌نامه

۲-۲-۱- وجه اخباری

وجه اخباری، حالت گزاره‌هایی است که فعل در آنها واقعاً به انجام رسیده است و به رخدادهایی اشاره می‌کند که حتماً و بخصوص در گذشته رخ داده‌اند. گزاره‌هایی که واقعاً در داستان تحقق یافته‌اند و داستان به عنوان یک امر محقق، بر شالوده آنها پی‌ریزی شده است؛ به این معنی، گزاره‌های داراب‌نامه، اغلب از نوع اخباری هستند و به همین علت با فعل گذشته بیان می‌شوند؛ به عنوان مثال:

«گویند که در آن شب که ملک داراب، واصل و متواصل شد، هم در آن شب، صدف گهر تاج از ملک داراب باردار شد. تقدیر چنان بود که هم در آن شب، پیل زور که پهلوان پای تخت ملک داراب بود، او را نیز همین واقعه، واقع شد» (بیغمی، ۱۳۸۱، ج: ۱، ۲).

«چون فیروزشاه و فرخزاد قابلیت داشتند، به اندک روزگاری از جمله علوم و فنون بهره‌ور شدند. چون عمر ایشان به دوازده رسید، ملک داراب، زور آزمای بربری را طلب کرد. او را خلعت داد و حکم کرد که فیروزشاه و فرخزاد را سواری و نیزه‌بازی و سلاح-شوری در آموزد و [او] آنچه سواران را در بایست باشد ... جمله در آموخت که در اندک روزگاری به همه علمی از جمله فنون، ذوفنون شدند ...» (همان: ۱۳).

«سپاه ایران چون فرصت یافتند در عقب ایشان بتاختند، هر که را بدیدند، سر انداختند. می‌کشتند و می‌خستند و می‌بستند و اسیر می‌کردند. مال و نعمت روی زمین به تاراج می‌گرفتند. ملک داراب چون از این حال خبردار شد، رو به سجده نهاد و شکر ایزد بی‌چون به جای آورد» (همان: ۴۳۰).

«فیروزشاه در شکارگاه شهر قیصریه، آن گور را دید، در پی او کرد. آن گور در آن چشمه جست و ناپیدا شد. بعد از آن، آن مرغ پیدا شد و از دهان خود ترنج برسیئه فیروزشاه انداخت ... شاهزاده بوی کرد و بیهوش شد. بعد از آن که بیهوش آمد خود را در قصری دید چون فردوس برین، در میان دریایی، چهاردر [در] دریا باز می‌شد» (همان، ج: ۲، ۷۲۲).

۲-۲-۲-وجه خواستی

وجه خواستی، وجهی است که با خواست بشر مطابقت دارد و این خواست، یا خواست جامعه است یا خواست شخصیت؛ بنابراین، وجه خواستی، دو نوع است:

۲-۲-۱-وجه الزامی

وجه الزامی، وجهی است که باید انجام شود، خواستی قانونی و غیر فردی است، خواستی که قانون جامعه است و مقامی ویژه دارد. قانون، پیوسته ایجابی است و ضرورتی ندارد تا نامی خاص بر آن بنهند. قانون، همیشه هست؛ حتی اگر اجرا نشود و خطر بی‌آنکه خواننده متوجه شود، می‌گذرد. در داستان‌های دکامرون، مجازات به شیوه الزامی است (اخوت، ۱۳۷۱: ۲۶۰).

لزومی ندارد که این وجه به صورت جمله یا عبارتی در داستان نوشته شود. این وضع، همواره به صورت قانونی نانوشته در داستان حضور دارد. سرپیچی از آن، گناه شمرده می‌شود و شخص مرتکب شونده شایسته مجازات است. شخصیت، همواره برای فرار از مجازات چنین گناهی به دنبال راهکار می‌گردد.

در سراسر داستان داراب‌نامه با دو قانون نانوشته روبه‌رو هستیم که در اغلب موارد، شخصیت‌های داستان از آن تبعیت می‌کنند یا اینکه سعی می‌کنند از آن تخطی نکنند؛ در صورتی که از این قوانین سرپیچی شود، گرفتار مجازات می‌شوند. این مجازات که به وجه الزامی نوشته شده است، پیامد تخطی از قوانین نانوشته‌ای است که شخصیت آن را نادیده می‌گیرد. اصلی‌ترین قوانین الزامی و تخطی ناپذیری که در داراب‌نامه به روابط شخصیت‌ها جهت می‌دهد، قانون تبعیت از نیروی برتر جامعه یعنی شاه و قانون وفاداری است. قانون اول که مبتنی بر فرمانبرداری و اطاعت محض است، روابط عموم مردم، حاکمان شهرها و حتی نزدیکان شاه با وی را به عنوان قدرت برتر جامعه تنظیم می‌کند. گردن نهادن به این قانون، برابر است با پاداش و سرپیچی از آن، مجازات فرد خاطی را در بر خواهد داشت. در این شرایط، فرد خاطی به دنبال راهی می‌گردد تا از مجازات فرار کند یا وضعیت را به نفع خود تغییر دهد؛ اما در اغلب داستان‌های داراب‌نامه، تلاش شخصیت به جایی نمی‌رسد و فرد خاطی به مجازات می‌رسد. قانون وفاداری نیز در داراب‌نامه به چهار صورت مطرح می‌شود:

- ۱- وفاداری وزیران و زبردستان نسبت به شاه و ولی نعمت خود. ۲- وفاداری عاشق و معشوق به یکدیگر. ۳- وفاداری دوستان و یاران نسبت به هم در تلاش برای نجات و یا برآوردن خواسته‌های یکدیگر. ۴- وفاداری شاهزادگان و یاران به عهد و سوگند خود.

در تمام جنگ‌هایی که در داراب‌نامه واقع می‌شود، اصل اطاعت از نیروی برتر جامعه (شاه)، که داراب و به تبع او فیروزشاه [در کل داستان] است، زیر پا گذاشته می‌شود. شاهان کشورهای متخاصم از شاه و شاهزاده ایران پیروی نمی‌کنند و سرانجام مجازات می‌شوند. اولین شاه متخاصم، شاه یمن، سرور است که از دادن عین‌الحیات به فیروزشاه خودداری می‌کند و جنگ‌ها و درگیری‌های بسیاری را موجب می‌شود. شاهان شهرها و کشورهایی

چون مصر، روم، دمشق، حلب، اسکندریه و ... نیز که برای یاری شاه یمن به وی می‌پیوندند و در مقابل سپاه ایران صف می‌کشند، به مجازات‌های مشابه می‌رسند. سرنوشت اغلب این شاهان، شکست، عقب‌نشینی، اسارت و تصرف سرزمین‌شان به دست داراب می‌باشد. در مقابل، شاهان شهرهایی چون ملامطیه، استانبول و ... با پذیرش و تبعیت از این قانون، از داراب اطاعت و فرمانبرداری کرده، با حفظ اقتدار و شکوه خود از دوستان و هم‌پیمانان داراب محسوب می‌شوند. این قانون شامل وزیران و زبردستان خاطی نسبت به شاه کشور خود (که نیروی برتر جامعه است)، نیز می‌شود که مبتنی بر اصل وفاداری و فرمانبرداری است. پیش‌اندیش، وزیر شاه دمشق به خاطر سرزنش شاه و نهی او از جنگ با ایران به نوعی خاطی شمرده می‌شود و به زندان می‌افتد. طیفور، وزیر شاه سرور با بی‌خردی و نالایقی خود به شاه خیانت می‌کند و مجازات می‌شود. شماس و شمات از فرماندهان سپاه ملامطیه، به خاطر کینه‌ای که از سیف‌الدوله شاه ملامطیه دارند، علیه وی توطئه می‌کنند؛ اما ناکام می‌مانند و با افتادن در زندان مجازات می‌شوند. کافور، خدمتکار گلبو به این خاطر که شاه دمشق را از خیانت دخترش آگاه نمی‌کند، خائن شناخته می‌شود و با زدن سرش به مجازات می‌رسد. وفاداری وزیران و زبردستان نسبت به شاه و ولی‌نعمت خود، به صورت قانونی نانوشته در سراسر داراب‌نامه وجود دارد که تخطی و سرپیچی از آن به مجازات فرد خاطی می‌انجامد و احترام به این قانون و رعایت آن، پاداش به دنبال خواهد داشت. شموط از فرماندهان ملامطیه، به سیف‌الدوله وفادار می‌ماند و با آگاه کردن وی از توطئه شماس و شمات و خنثی کردن آن، از نزدیکان و مقربان شاه می‌شود. وفاداری ابوالخیر قصاب و ابوالفتح جراح به فیروزشاه و کمک به وی برای نجات مظفرشاه، سبب می‌شود که داراب بعد از فتح مصر، پادشاهی و اداره کشور را به آن دو بسپارد؛ اما آنها بودن در رکاب داراب و همراهی وی را به پادشاهی ترجیح می‌دهند (بیغمی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۸۸۲-۹۱۸ و ج ۲: ۳۱-۳۳). وفاداری عیاران و جاسوسان ایرانی به داراب و فیروزشاه نیز باعث قرب و منزلت آنها شده و پاداش داده می‌شوند (همان، ج ۱: ۶۵۹-۶۶۲ و ۷۹۵).

قانون وفاداری، حدود روابط عاشق و معشوق را نیز مشخص می‌کند. با این تفاوت که بر خلاف دیگر روابط مبتنی بر اصل وفاداری، در هیچ یک از داستان‌های عاشقانه (چه اصلی و چه فرعی) این اصل و قانون نادیده گرفته نمی‌شود. شخصیت‌های عاشق و معشوق

داراب نامه، هرگز این قانون را زیر پا نمی گذارند و همین پایبندی به اصل وفاداری، آنان را در پشت سر گذاشتن موانع و مشکلات یاری می دهد. وفاداری فیروزشاه به عین الحیات در سراسر داستان با تلاش ها و جنگ های وی، برای رسیدن به وصال عین الحیات و غافل نشدن از وی در هیچ زمانی، به خوبی مشهود است. زمانی که جهان افروز عاشق فیروزشاه می شود، از او سوگند می گیرد تا در ازای خدمتی که برای او انجام می دهد و او را به عین الحیات می رساند، او نیز مراد وی را بر آورد. فیروزشاه سوگند می خورد و هنگامی که آرزوی جهان افروز را ازدواج با خود می داند، به خاطر وفاداری به عین الحیات و جوانمردی و پایبندی به عهد و سوگند خود، این امر را به رضایت عین الحیات منوط می کند؛ اما جهان افروز هیچ گاه جای عین الحیات را برای فیروزشاه نمی گیرد و حتی در داستان به ازدواج آنها اشاره ای نمی شود. این امر در مورد عشق مهلقا به فیروزشاه نیز، به خوبی نمایان می شود. هنگامی که فیروزشاه برای رهایی از قصر مهلقا، مجبور به مراعات دل وی می شود و با مهلقا به عیش می نشیند، به یاد عین الحیات افتاده و در فراق و دوری او اشک می ریزد؛ به گونه ای که حتی مهلقا نیز، پی به عمق عشق و وفاداری او می برد (ج ۲: ۷۲۸-۷۳۴). وفاداری عین الحیات به فیروزشاه نیز در تمام داستان به عنوان یک اصل بر قرار است. عین الحیات به خاطر فیروزشاه از هر فرصتی استفاده کرده و همراه عیاران ایران، فرار می کند؛ تا به فیروزشاه برسد و اسارت ها، رنج ها و مشکلات بسیاری را در این فرارها تجربه می کند. وی از ازدواج با شاهزادگان دیگر سر باز می زند و حتی زمانی که قیصر عاشق او می شود و تصمیم به ازدواج با وی می گیرد، عین الحیات خنجری تهیه می کند تا در شب ازدواج، خود یا قیصر را بکشد (ج ۲: ۲۵۷). اصل وفاداری عاشق و معشوق به یکدیگر در بین شخصیت های داستان - های فرعی داراب نامه نیز به خوبی نمود پیدا می کند. گلبو به خاطر پایبندی به این اصل، رنج ها و سختی های بسیاری را صبورانه تحمل می کند و مشکلات و موانع بسیاری را از سر راه بر می دارد. وی به خاطر این اصل، گرفتار خشم و غضب پدرش مسروق می شود و به زندان می افتد، وی، همچنین حاضر به ازدواج با ملک نصر نشده و او را کشته و فرار می کند و به خانه پیرزنی پناه می برد. در خانه پیرزن، گرفتار پسر وی می شود و به ناچار به قطاع پسر عاصم، شاه انطاکیه پناه می برد. در مقابل تهدیدها، آزارها و اسارت های قطاع، حاضر به وصال وی نمی شود و با حفظ پاکدامنی خود با تمام وجود به این اصل وفادار می ماند؛

تا اینکه سر انجام به وصال معشوق خود، بهمن زرین قبا می‌رسد (ج ۲: ۷۳۹-۷۴۰) وفاداری توران‌دخت به مظفرشاه، هنگامی که قیسان پری عاشق وی می‌شود و او را می‌رباید، وفاداری مظفرشاه به وی، که با پابندی به این اصل برای یافتن وی، راهی سفر می‌شود و موانع و مشکلات را پشت سر می‌گذارد، (ج ۲: ۳۷۲) وفاداری جهان‌افروز به فیروزشاه، در زمانی که قنطروس، شاه عماسیه تصمیم به ازدواج با وی می‌گیرد و جهان‌افروز با کشتن وی به زندان می‌افتد (ج ۲: ۵۷۴) و ... وفاداری عاشق و معشوق به یکدیگر، قانونی است که در سراسر داراب‌نامه هیچ‌گاه از آن تخطی نمی‌شود و احترام و پابندی به آن، با پاداش وصال همراه است.

وفاداری دوستان و یاران نسبت به هم و تلاش برای نجات و یا برآوردن خواسته‌های یکدیگر نیز در داراب‌نامه، به عنوان یک اصل و قانون تلقی می‌شود. وفاداری عیاران و شاهزادگان ایرانی نسبت به همدیگر، تلاش آنها در رفع موانع و مشکلات و رهایی و نجات هم از گرفتاری‌ها و مخمصه‌ها ستودنی است. تلاش بهروز عیار، به عنوان دوست و مددکار فیروزشاه در رهایی از مخمصه‌ها و گرفتاری‌ها و رفع موانع و مشکلات وی، بر پایه این اصل صورت می‌گیرد. وفاداری و فداکاری قادرشاه در نجات جان فیروزشاه و کشتی او با به خطر انداختن جان خود (ج ۱: ۷۷)، همراهی و همکاری فرخزاد برای رسیدن فیروزشاه به وصال عین‌الحیات در جنگ‌ها، اسارت‌ها و ... جنگ‌ها و نبردهای فیروزشاه برای نجات مظفرشاه و عیاران از زندان مصر و استانبول (ج ۲: ۴۳۷)، تلاش برای نابودی قلعه خوک-سران به خاطر قبیحای فرنگ (ج ۱: ۸۰۷)، باطل کردن طلسم جزیره چهارشنبه به خاطر جمشیدشاه (ج ۱: ۷۴۷)، تلاش عیاران و همکاری و وفاداری آنها نسبت به یکدیگر در فتح قلعه از میر (ج ۲: ۲۱۱)، اسارت مقنطره جادو (ج ۱: ۶۷۵)، نفوذ در میان سپاه دشمن و ورود به شهرها و کشورها و ... همه به خاطر وفاداری و پابندی به این اصل است که پاداش توفیق و پیروزی و فتح‌های مکرر را در پی دارد. بی وفایی و تخطی از این قانون، اغلب در میان دشمنان و شخصیت‌های مقابل قهرمان صورت می‌گیرد؛ اما چون این بی وفایی نسبت به دشمنان فیروزشاه و کمک به وی بر اساس قانون تبعیت از نیروی برتر جامعه (شاه) صورت می‌گیرد، نه تنها مجازاتی به دنبال ندارد؛ حتی در مواردی با پاداش همراه می‌شود. مینوی فرنگ با خیانت به دوستان خود و ارغوش فرنگ، به فیروزشاه کمک می‌کند تا در جنگ

پیروز شود و در مقابل، نه تنها از مرگ نجات می‌یابد؛ بلکه جاسوس مخصوص فیروزشاه می‌شود (ج ۱: ۷۹۵) باد رفتار عیار، با خیانت به دوست خود، هلال عیار و نیک‌اندیش، وزیر شاه مصر، مهره ورود به قصر مقنطره جادو را از نیک‌اندیش می‌رباید و به همراه بهروز و سایر عیاران ایرانی، مقنطره را اسیر می‌کند و می‌کشد و به این ترتیب، نقش مهمی در شکست سپاه مصر ایفا می‌کند و از عیاران مخصوص سپاه ایران می‌شود (ج ۱: ۶۵۹-۶۶۲).

وفاداری به عهد و پیمان نیز، شکلی از قانون وفاداری است که نقض و شکستن آن، باعث زیر پا گذاشتن این قانون شده و منجر به مجازات فرد خاطی می‌شود. شخصیت‌های اصلی داراب‌نامه، به خاطر صفت جوانمردی که دارند همیشه به عهد و پیمان خود وفادارند. فیروزشاه به خاطر سوگندی که می‌خورد تا هلال عیار از آسیب او در امان باشد؛ حتی زمانی که خیانت وی آشکار شده و هنگام جاسوسی در قصر جهان‌افروز گرفتار می‌شود، از کشتن او صرف‌نظر می‌کند؛ اما عین‌الحیات به خاطر نقض سوگند وفاداری هلال به پدرش، شاه سرور و همچنین خود وی، به دلیل دردها و گرفتاری‌هایی که خیانت هلال مسبب آن برای عین‌الحیات بوده است، در قصر جهان‌افروز، او را مثلثه می‌کند و با بریدن بینی‌اش به مجازات می‌رساند (ج ۲: ۲۹۶)، داراب چون سوگند می‌خورد تا به شاه سرور و یمنی‌ها مهلتی چهل روزه بدهد؛ تا برای صلح آماده شوند و مقدمات ازدواج عین‌الحیات با فیروزشاه را آماده کنند؛ حتی با وجود اینکه از خیانت و پیمان‌شکنی و نامه فرستادن آنها به مصر برای ادامه جنگ آگاه می‌شود، بر سر پیمان خود می‌ماند و در روز چهل و یکم دستور جنگ می‌دهد (ج ۱: ۴۵۲)؛ بنابراین، نقض عهد و پیمان بیشتر در بین شاهان متخاصم و دشمنان صورت می‌گیرد. مسروق و ملک نصر، از مظفرشاه می‌خواهند بهزاد را به شهر دمشق بفرستند تا با گرفتن امان‌نامه‌ای از وی، صلح کنند و نسبت به ایران سوگند وفاداری بخورند؛ اما پنهانی نقشه قتل بهزاد را می‌کشند تا به ایران ضربه زده و سپاه ایران را راحت‌تر در هم بشکنند. بهزاد نیز، به کمک گلبو از سوء قصد آنها با خبر می‌شود و با کمک جوان‌دوست قصاب، شهر را تصرف می‌کند و مسروق و ملک نصر با اسارت به مجازات می‌رسند (ج ۱: ۸۱). سرور و قیصر بعد از شکست از داراب، با وی و فیروزشاه، پیمان صلح و دوستی می‌بندند تا عین‌الحیات و جهان‌افروز بتوانند به همسری فیروزشاه درآیند. در مقابل، داراب، روم را به قیصر و یمن را به شاه سرور برمی‌گرداند و راهی ایران

می‌شود. هنگامی که فیروزشاه در شکارگاه ناپدید می‌شود، قیصر و سرور، پیمان‌شکنی کرده و به سپاه ایران حمله می‌کنند؛ اما با هوشیاری و زیرکی مظفرشاه، کاری از پیش نمی‌برند و مجبور به فرار و عقب‌نشینی می‌شوند (ج ۲: ۴۹۳-۵۵۲). عیاران نیز در اغلب موارد به سوگند خود پایبند بوده و در خدمت کردن به شاه یا ولی‌نعمت خود، با جان و دل وفادار می‌مانند. بی‌وفایی عیاران (به جز هلال عیار) بیشتر نسبت به دشمنان صورت می‌گیرد نه دوستان. چنانچه بهروز عیار، برای اینکه فرصت مناسبی برای نجات فیروزشاه از دست زرده جادو پیدا کند، با وی مدارا می‌کند و چون زرده جادو عاشق بهروز می‌شود، به وی قول ازدواج می‌دهد؛ اما به آن عمل نمی‌کند و با نقشه‌ای، به کمک فیروزشاه، وی را می‌کشد (ج ۱: ۲۲۷-۲۳۱).

پایبندی به صفات و خصلت‌های نیک انسانی، قانون‌دیگری است که به وجه الزامی نوشته می‌شود. حاصل پاس‌داشت این قانون و پایبندی به آن، پاداش مادی و معنوی است. عدالت و رعیت‌پروری داراب و فیروزشاه و به تبع آنان، پهلوانان و فرماندهان ایرانی، سبب می‌شود تا آوازه عدل آنها در تمام شهرها و کشورها پیچد و مردم بر خلاف شاه کشورشان، خواهان صلح و حکومتی تحت تسلط داراب باشند و در موارد بسیاری به کمک فیروزشاه و یارانش بیایند و جنگ را به نفع وی خاتمه دهند. توفیق الهی و پیروزی در جنگ‌ها نیز پاداش معنوی این قانون است. وفاداری و یاریگری جوان‌دوست قصاب و یارانش به بهزاد، حاصل صفات جوانمردی، غریب‌نوازی، حق‌دوستی و حق‌پذیری آنان است که با دریافتن پیمان‌شکنی و نقشه سوء قصدی که مسروق و ملک نصر برای بهزاد کشیده‌اند، تاب نمی‌آورند و با شاه کشور خود درگیر می‌شوند؛ تا اینکه بسیاری از دوستان جوان‌دوست کشته یا به دار کشیده می‌شوند. مهمان‌نوازی و جوانمردی ابوالخیر قصاب و ابوالفتح جراح نیز در حق فیروزشاه و بهروز عیار، برای آنان پاداش مادی رسیدن به حکومت را در پی دارد که آن دو به خاطر به خاطر همین خصایل انسانی از پذیرفتن آن سر باز می‌زنند و به زندگی عادی و معمولی خود ادامه می‌دهند (ج ۱: ۸۸۲-۹۱۸ و ج ۲: ۳۱-۳۳). فردی هم که این خصایل و ارزش‌های اخلاقی را نادیده می‌انگارد، مرتکب گناه شده و در اغلب موارد مجازات می‌شود. گریزی، مکاری و غدااری طیفور، زرین‌تاج، هلال عیار و ... بی‌وفایی و پیمان‌شکنی قیصر، سرور، مسروق، ملک نصر و ... بی‌خردی و تکبر قطع،

تیمورتاش و ... همگی مجازات‌هایی درخور در پی دارد که حامل نادیده انگاشتن و زیرپا گذاشتن این قانون است.

۲-۲-۲-۲- وجه تمنايي

این وجه، با توجه به آرزوهای شخصیت صورت می‌گیرد؛ به عبارت دقیق‌تر، هر گزاره ای می‌تواند مغلوب گزاره‌های عمل‌کننده شود. در دکامرون این امر به حدی حیاتی است که هر عمل از این میل متأثر است. چشم‌پوشی، شکل ویژه‌ای از وجه تمنايي است. در این شکل، شخصیت ابتدا چیزی را آرزو می‌کند؛ ولی بعد، از آن چشم می‌پوشد (اخوت، ۱۳۷۱: ۶۱). آرزو و خواسته درونی در داراب‌نامه به سه دسته تقسیم می‌شود: ۱- عشق و میل به وصال. ۲- میل به نجات یاران و دوستان. ۳- میل به انتقام گرفتن.

عشق و میل به وصال، نقطه آغاز داستان و انگیزه‌ای است که کل داستان داراب‌نامه بر مبنای آن پایه‌ریزی می‌شود. شخصیت‌های این داستان (چه اصلی و چه فرعی) برای رسیدن به معشوق خود و یا رسیدن دو دل‌داده به هم تلاش می‌کنند. در واقع اساس و شالوده داستان‌های عاشقانه فیروزشاه و عین‌الحیات، مظفرشاه و توران‌دخت، جمشیدشاه و گل‌اندام، خورشیدشاه و شفاءالملک، بهمن زرین‌قبا و گلبو، فرخزاد و گلنوش، قاهرشاه و سمن‌رخ و ... برخواسته عشق و میل به وصال نهاده شده است. هر چند شخصیت‌های مقابل و منفور که غالباً از میان شاهان، شاهزادگان، جادوگران و ... هستند، سعی می‌کنند مانع رسیدن قهرمانان به خواسته خود شوند؛ اما غالباً ناکام مانده و پیروز نمی‌شوند. در بعضی داستان‌ها، نمونه‌ای از این میل و خواسته در میان شخصیت‌های دیگر نیز به چشم می‌خورد؛ اما شخصیت، مجبور به چشم‌پوشی از آن می‌شود. ارغنون، شاه میلاس خواهان ازدواج با جهان‌افروز است و برای رسیدن به خواسته‌اش، جهان‌افروز را در تصرف عماسیه یاری می‌دهد؛ اما چون عشق و وفاداری جهان‌افروز به فیروزشاه را می‌بیند؛ از خواسته خود چشم‌پوشی کرده و با گلنار ازدواج می‌کند (بیغمی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۶۰۳-۶۰۹).

عاجل، پسر پیرزنی که گلبو را در خانه اش پناه می‌دهد، ابتدا در گلبو طمع می‌کند و قصد ازدواج با وی را دارد؛ اما وقتی از عشق گلبو به بهمن زرین‌قبا آگاه می‌شود، از خواسته خود چشم‌پوشی می‌کند و او را به قطاع تحویل می‌دهد تا پاداش بگیرد. شاه صالح، پسر شاه مصر که از خواستگاران عین‌الحیات است، هنگامی که مصر در جنگ با ایرانیان

شکست می خورد و به همراه پدرش اسیر می شود، از وصال عین‌الحیات چشم می پوشد. قیصر و سرور نیز که در جنگ با فیروزشاه شکست خورده و اسیر می شوند، مجبور به چشم پوشی از ازدواج با عین-الحیات و جهان افروز می شوند. مهلقا، دختر شاه پریان نیز عاشق فیروزشاه می شود و برای وصال با وی دستور می دهد تا او را به قصر بلور ببرند. این خواسته وی سبب می شود تا قابوس، پسر عموی وی باخبر شود و جنگ بین پریان آغاز شود؛ بنابراین، مهلقا موقتاً از خواسته خود چشم پوشی می کند (ج ۲: ۷۳۹-۷۴۰).

آرزو و میل به نجات دوستان و یاران نیز در داراب نامه به وفور یافت می شود. فیروزشاه و سایر پهلوانان برای نجات مظفرشاه از زندان استانبول، به تغییر چهره متوسل شده و در هیئت بازرگانان وارد شهر می شوند (ج ۲: ۴۳۷). عیاران ایران، خود را جادوگرانی معرفی می کنند که به قصد آموزش نزد مقنطره جادو آمده اند و بدین وسیله وی را فریب می دهند و به خواسته خود که نجات پهلوانان ایرانی است، می رسند (ج ۱: ۶۸۲). خواسته عیاران و بویژه بهروز عیار برای نجات دوستان خود، در بسیاری موارد با موفقیت به انجام می رسد؛ اما در بعضی موارد نیز، مجبور به چشم پوشی از خواسته خود می شود. هنگامی که اولین بار، بهروز عیار برای نجات مظفرشاه به تنهایی عازم استانبول می شود، به وسیله پاسبانان محاصره می شود و به ناچار از نجات مظفرشاه چشم پوشی می کند و خود را در دریا می اندازد. زمانی که ملاطیه به وسیله طرم تاش تصرف می شود و عین‌الحیات به همراه سیف الدوله، شاه ملاطیه هنگام پناه بردن به کوه، به وسیله هلال دستگیر می شوند، بهروز مجبور می شود از نجات دادن آنها چشم پوشی کند و اسارت آنان را به فیروزشاه خبر بدهد (ج ۲: ۴۲۵-۴۲۸).

در داراب نامه، شخصیت های اصلی و پهلوانان و عیاران ایرانی، اغلب به خواسته و آرزوی خود می رسند؛ اما شخصیت های منفور و پلید به آرزوهای خود که پست و نامشروع هستند، نمی رسند. زرده جادو که برای کمک به قطران، فیروزشاه را می رباید (ج ۱: ۲۳۱)، مقنطره جادو که برای کمک به مصریان، پهلوانان ایرانی را ربوده و به قصر خود می برد (همان: ۶۷۱-۶۸۵) و ... همه در انجام خواسته خود، ناکام مانده و با شکست روبه رو می شوند.

در داراب نامه، میل به گرفتن انتقام خون پسر، برادر و پدر نیز دیده می شود. طومار زنگی، برای انتقام خون برادرانش، میسره و پیروز زنگی با ایرانیان می جنگد؛ اما به دست

فیروزشاه کشته می‌شود (ج ۱: ۱۱۰). کورنگ نیز، به انتقام خون پسرش، هورنگ، فیروزشاه و فرخزاد را به زنگبار می‌برد؛ تا انتقام خود را بگیرد؛ اما موفق نشده و او نیز کشته می‌شود (ج ۱: ۲۰۲). قیصر نیز موفق به گرفتن انتقام خون پسرش، شاه‌نوش نمی‌شود و در جنگ با ایران شکست می‌خورد. صندلوس دیو، برای انتقام خون پدرش، اکوان دیو از نوادگان رستم، به وسیله بهزاد کشته می‌شود؛ اما هنگامی که بهزاد از قتل پدرش، پهلوان پیل زور به وسیله خطیر مطلع می‌شود، بلافاصله به سپاه مصر حمله می‌کند و با کشتن خطیر، انتقام پیل - زور را می‌گیرد (ج ۱: ۵۵۰-۵۵۳).

در جای جای کتاب و در میان صحنه های جنگ، شاهد نبرد پهلوانانی هستیم که به خاطر کشته شدن برادر خود، پا به میدان گذاشته و به سرنوشت برادر خود گرفتار می‌شوند. در مواردی اندک نیز، شخصیت‌ها از میل به انتقام چشم‌پوشی می‌کنند؛ به عنوان مثال، قیصر که برای کشتن دخترش جهان‌افروز به قصر وی حمله می‌کند تا انتقام قتل بسیاری از جنگجویانش را از او بگیرد، با دیدن عین‌الحیات و دل باختن به وی که در نزد جهان‌افروز است، از کشتن وی چشم‌پوشی می‌کند (ج ۲: ۳۰۵).

قنطروس، شاه عماسیه نیز، هنگامی که از کشته شدن پسرش، میراق باخبر می‌شود، از قیصر می‌خواهد تا پهلوانان ایرانی را که در دست قیصر اسیر شده‌اند، در مقابلش گردن بزنند؛ تا دردش التیام پذیرد؛ اما هنگامی که پهلوانان با حمله سپاه ایران نجات می‌یابند، قنطروس به ناچار از انتقام چشم‌پوشی می‌کند و به شهر خود برمی‌گردد.

گونه‌های دیگری از خواسته و میل درونی در داراب‌نامه به کنجکاوی و یا نشان‌دادن قدرت و نیروی خود بر می‌گردد. کنجکاوی و میل به تفریح و گردش در جزیره قران زنگی سبب می‌شود فیروزشاه و فرخزاد بدون توجه به هشدار و مخالفت بهروز، وارد جزیره شده، در دست قران زنگی اسیر شوند (ج ۱: ۲۳۸) و یا هنگامی که فیروزشاه از جزیره چهارشنبه بر می‌گردد، در مسیر خود جزیره‌ای را می‌بیند که از دور مانند آتش به نظر می‌رسد. میل به کنجکاوی و دانستن علت آن، فیروزشاه و همراهانش را به آن جزیره می‌کشاند و سبب می‌شود که فیروزشاه با زیرکی و هوشیاری، طلسم آن را باطل کند و از گنج و پند و حکمت‌های نوشته شده بر لوح‌های آن بهره‌گیرد (ج ۱: ۷۴۸).

میل و آرزوی نشان دادن قدرت و برتری خود، اغلب در شخصیت‌های اصلی داراب-نامه دیده می‌شود. فرخزاد برای نشان دادن برتری خود به مرد کمان‌کش، به میدان شهر می‌رود و در مقابل مردم و شاه‌سلیم، به راحتی کمان را می‌کشد و یا در شکارگاه در مقابل چشمان همه، با هنرنمایی خود دو شیر نر و ماده را می‌کشد و تحسین همگان را برمی‌انگیزد (همان، ج ۱: ۶۳). این میل در برادرش بهزاد نیز، به خوبی دیده می‌شود. بهزاد با وجود اینکه کوچک‌تر از فرخزاد است، با دلاوری و جنگاوری خود در میدان جنگ، برتری و قدرت خود را به فرخزاد و شاه ایران نشان می‌دهد و سبب رنجش و کینه برادرش نسبت به خود می‌گردد (ج ۲: ۱۹۴). برتری فیروزشاه نیز، نسبت به همه پهلوانان ایرانی که در جای جای داراب‌نامه به خوبی نمایان می‌شود از همین میل و خواسته او به نشان دادن قدرت و برتری خود در جنگاوری و دلاوری سرچشمه می‌گیرد.

۲-۲-۳- وجه فرضی

وجه فرضی، شامل دو وجه شرطی و پیش‌بین است. این دو وجه دارای ساخت نحوی یکسان‌اند؛ یعنی به جای یک گزاره از دو گزاره تشکیل شده‌اند. ارتباط این دو گزاره بسیار مهم است و با وجود اینکه گزاره‌ها پیوسته به هم مربوطند؛ فاعل هر یک می‌تواند دارای ارتباط‌های متفاوتی باشد (اخوت، ۱۳۷۱: ۲۶۰).

۲-۲-۳-۱- وجه شرطی

وجهی است که دو گزاره اسنادی را به هم مرتبط می‌کند و فاعل گزاره دوم و کسی که شرط را تعیین می‌کند، یک شخصیت‌اند؛ برای مثال، X از Y می‌خواهد کار دشواری را انجام دهد و اگر Y موفق شد X ، خواسته او را برآورده می‌کند (همان: ۲۶۱).

در داستان قبیحا و جئه، هنگامی که فیروزشاه در جنگ با ارغوش فرنگ عاجز می‌شود و به خاطر کلنگ‌های زهرآگین آنها، بسیاری از افراد سپاهش را از دست می‌دهد، قبیحای فرنگ به کمک وی می‌آید و شرط می‌کند که در ازای کمک به وی، فیروزشاه بعد از پیروزی، جئه، دختر ارغوش را به وی بدهد. بعد از پیروزی سپاه ایران و کشته شدن ارغوش، هنگامی که قبیحا از جئه می‌خواهد با وی ازدواج کند، جئه نمی‌پذیرد و شرط می‌کند با کسی ازدواج خواهد کرد که تنها آرزوی پدرش را برآورده سازد و قلعه خوک-سران را نابود کند. چون قبیحا از انجام این کار عاجز است، فیروزشاه بر طبق شرطی که با

قییحا گذاشته است عازم قلعه می شود و با نابود کردن آن، قبیحا به خواسته خود می رسد و با جثه ازدواج می کند (بیغمی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۷۹۸).

در داستان قابوس و مهلقا، هنگامی که پروانه، خدمتکار مهلقا، قابوس را از حضور فیروزشاه در قصر مهلقا و به عیش نشستن آنها باخبر می کند؛ قابوس به نزد ملک خناس پری، پدر مهلقا می رود و او را از رسوایی دخترش باخبر می کند. ملک خناس که از علاقه قابوس به مهلقا باخبر است، با وی شرط می کند که اگر وی بتواند این تهمت را اثبات کند، مهلقا را بی چون و چرا به او خواهد داد؛ در غیر این صورت، قابوس را خواهد کشت. قابوس می پذیرد و چون یکی از خدمتکاران مهلقا او را از جریان باخبر می کند، قابوس نمی تواند ادعای خود را ثابت کند و به دستور ملک خناس کشته می شود (ج ۲: ۷۳۸-۷۴۱). در داستان آشوب عیار و مظفرشاه در جست و جوی توران دخت، روحانه پری به شرطی می پذیرد که آشوب عیار را در رسیدن به مکان جندله جادو یاری دهد که آشوب عیار بعد از باطل کردن طلسم های مظفرشاه و توران دخت وی را زنده به او بسپارد؛ تا در شهر پریان او را مجازات کنند (ج ۲: ۴۱۷). در داستان جهان افروز، وی با فیروزشاه شرط می کند که در ازای رساندن وی به عین الحیات، فیروزشاه در مقابل جوانمردی کند و مراد و آرزوی او را برآورده سازد. هنگامی که جهان افروز از فیروزشاه می خواهد که او را به همسری بپذیرد، فیروزشاه به شرطی قبول می کند که عین الحیات به این امر راضی باشد. عین الحیات نیز به پاس خدمات جهان افروز و سوگندی که خودش و فیروزشاه در برآورده ساختن آرزوی وی یاد کرده بودند، با خواسته وی موافقت می کند (ج ۲: ۲۷۰-۲۷۶). در داستان صعلوک زندانبان و فیروزشاه، صعلوک با فیروزشاه شرط می کند که بعد از فرار از زندان و کشتن کورنگ، دخترش شنگوله را به وی بدهد. فیروزشاه نیز نه تنها شنگوله بلکه حکومت جزیره کورنگ را نیز به صعلوک می بخشد (ج ۱: ۲۰۱-۲۰۷).

پناه دادن کشورهای مصر و روم به شاه سرور و کمک کردن به وی برای ادامه جنگ با ایران نیز، تنها به شرطی است که شاه سرور، با ازدواج دخترش عین الحیات با پسران آنها موافقت کند. داراب نیز، به شرطی دست از جنگ برمی دارد و با شاه سرور و هم پیمانانش صلح می کند که شاه سرور، عین الحیات را به فیروزشاه بدهد و با ازدواج آنها موافقت کند

(ج ۱: ۴۵۲). در واقع می‌توان گفت که اغلب صلح‌ها و جنگ‌ها در داراب‌نامه، حول محور شرط ازدواج کردن یا نکردن فیروزشاه با عین‌الهیات می‌گردد.

در داستان قطاع و گلبو، هنگامی که قطاع از عشق گلبو به بهمن زرین‌قبا آگاه می‌شود، از گلبو می‌خواهد تا با وی ازدواج کند؛ در غیر این صورت، وی، بهمن را که در اسارت اوست خواهد کشت؛ اما گلبو شرط را نمی‌پذیرد و با توکل به خدا و سپردن خود و بهمن به دست تقدیر، به شکنجه‌ها و اسارت قطاع تن می‌دهد (ج ۲: ۱۲۱-۱۲۷).

هنگامی که بهزاد برای باطل کردن طلسم خندق سیماب، وارد چاهی در مرغزار می‌شود و در آنجا با جنّی که خدمتکار صندلوس است، برخورد می‌کند، جنّ به شرطی راه باطل کردن طلسم را به بهزاد می‌گوید که او به سؤال جنّ پاسخ درست بدهد؛ در غیر این صورت، او را نیز مانند دیگران، به بدترین شکل خواهد کشت. وقتی که بهزاد با جواب دادن به سوال جنّ، از او می‌خواهد مکان صندلوس را به وی بگوید تا او را بکشد، جنّ برای بار دوم شرط می‌کند که اگر بهزاد بتواند سه بار در کشتی گرفتن او را به زمین بزند، خواسته‌اش را برآورده کند و چون بهزاد با انجام دادن هر دو شرط، هوشیاری و قدرت و دلاوری خود را به جنّ ثابت می‌کند، جنّ نیز او را به خواسته‌اش می‌رساند. (همان: ۶۹۰-۶۹۵).

در داستان بهزاد و کوه‌تن رعدآواز، کوه‌تن از شیرک عیار می‌خواهد که به سپاه بهزاد برود و او را برایش بیاورد و شیرک به شرطی این امر خطیر را می‌پذیرد که با یاقوت، دختر جهانسوز، وزیر کوه‌تن ازدواج کند. شیرک خواسته کوه‌تن را انجام می‌دهد و با بیهوش کردن بهزاد، او را به نزد کوه‌تن می‌آورد؛ اما جهانسوز که با ازدواج دخترش با شیرک موافق نیست، با بهزاد همدست می‌شود و کوه‌تن و شیرک را می‌کشد. (ج ۲: ۶۵۶ و ۶۶۸).

در داراب‌نامه، از وجه شرطی به نسبت دیگر وجوه، کمتر استفاده شده است. این ویژگی‌ها نشان دهنده قطعیت در روابط اشخاص داستان است. هنگامی که روابط در میان شخصیت‌ها، اغلب بر اساس وجه الزامی و تمنّایی شکل می‌گیرد، این وجوه روایتی، از قطعیت قانون و قطعیت میل و خواسته شخص برای رسیدن به هدف و مقصود حکایت می‌کنند. این وجه به سه صورت در داراب‌نامه دیده می‌شود: ۱- وعده دادن. ۲- تهدید. ۳- آزمایش. گاهی شخصیت تحقق وعده خویش را منوط به اجرای شرط می‌داند و یا

برعکس، ابتدا کاری را برای شخصیت انجام می‌دهد و انتظار انجام و رسیدن به خواسته خود را دارد (مانند فیروزشاه و قبیحا و جثه). (ج ۱: ۷۹۸). گاهی شخصیت در معرض آزمایش قرار می‌گیرد و پاداش وی، مشروط به موفقیت در آزمایش است (مانند بهزاد و جن). (ج ۲: ۶۹۰-۶۹۵). در مواردی نیز تهدید شخصیت به انجام عملی یا منع او از کنشی، وجه شرطی را به وجود می‌آورد (مانند قطاع و گلبو). (ج ۲: ۱۲۱-۱۲۷).

۲-۲-۳-۲- وجه پیش‌بین

ساختار وجه پیش‌بین مانند وجه شرطی است با این تفاوت که نهاد گزاره پیش‌بین لازم نیست که نهاد گزاره دوم هم باشد و نهاد گزاره اول محدودیتی ندارد و گاه با نهاد گزاره پیش‌بین یکی است؛ برای مثال، X فکر می‌کند که اگر من باعث ناراحتی Y بشوم، Y از من انتقام می‌گیرد. ممکن است که نهاد گزاره اول و دوم یکی باشد و نهاد گزاره پیش‌بین شخص دیگری؛ مثلاً، X فکر می‌کند که اگر Y از شهر برود، معلوم می‌شود که Y دیگر علاقه‌ای به خانواده‌اش ندارد. پیش‌بینی‌ها غالباً درست درمی‌آیند؛ هر چند که بر اساس منطق طبیعی نباشد. در واقع این پدیده، شکل ویژه‌ای از منطق راست‌نما است و باید توجه کرد که منطق راست‌نمای شخصیت را نباید با منطق راست‌نمای خواننده اشتباه کرد (اخوت، ۱۲۷۱: ۲۶۴-۲۹۱).

گاهی پیش‌بینی بر اساس تفکر دقیق و جزئی‌نگری شخصیت‌ها صورت می‌گیرد و اغلب درست در می‌آید. هنگامی که فیروزشاه، پهلوانان ایرانی را آزاد می‌کند و قلعه جمیله را می‌گیرد؛ تا به سپاه پدرش داراب بیوندد؛ این خبر در ولایت یمن می‌پیچد. عین‌الحیات تصمیم می‌گیرد که اسب و سلاح فیروزشاه را که هنگامی که برای اسارت به زنگبار می‌رفت و به عین‌الحیات سپرده بود؛ به او برگرداند. دایه عین‌الحیات، اسماء پیش‌بینی می‌کند که چون فیروزشاه از نزدیکی شهر می‌گذرد؛ اسب و سلاح وی را به همراه غلامی به مرغزار نزدیک شهر بفرستند تا فیروزشاه آنها را دیده و بشناسد و با خود ببرد؛ در غیر این صورت، عیاران ایران آنها را به فیروزشاه خواهند رساند. پیش‌بینی دایه درست درمی‌آید و فیروزشاه به اسب و سلاح خود می‌رسد (بیغمی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۳۸۰).

شکل دیگری از وجه پیش‌بین زمانی است که سخن از طالع‌بینی و پیشگویی آینده به میان می‌آید. این پیش‌بینی‌ها بر اساس رصد افلاک و حرکت ستارگان صورت می‌گیرد و

منجّمان و اشخاص متخصص، بدین وسیله شخصیت را از سرنوشت آگاه می‌کنند؛ بر این اساس شخصیت با آگاهی از شادی‌ها، ناکامی‌ها و کامیابی‌های سرنوشت برای رسیدن به آنها تلاش می‌کند و یا برای دفع آنها و رهایی از سرنوشت شوم خود می‌کوشد.

نمونه‌ای از وجه پیش‌بین را می‌توان در همان ابتدای داستان مشاهده کرد. هنگامی که داراب از نداشتن فرزند احساس نگرانی می‌کند، طیطوس با آگاهی وافر از علم فلکی، داراب را به داشتن فرزندی پسر و صاحب دولت، شجاع و مبارز، اما عاشق پیشه بشارت می‌دهد و از وی می‌خواهد که با گوهرتاج، دختر شاه فیدوس بربری ازدواج کند (همان، ج ۱: ۳). پیشگویی‌های طیطوس از ابتدا تا انتهای داستان و در مورد همه جنگ‌ها، اشخاص و گرفتاری‌ها درست درمی‌آید. او با انداختن رمل و اسطرلاب و نگاه کردن به صور فلکی، نقش مهمی در پیشگیری و رفع مشکلات و موانع ایفا می‌کند. تعداد این پیشگویی‌ها به قدری زیاد است که تنها به ذکر نمونه‌ای چند اکتفا می‌شود. پیشگویی طیطوس در مورد بازآمدن فیروزشاه و فرزند به نزد داراب (ج ۱: ۳۴۱)، پیشگویی طیطوس درباره گرفتار شدن پهلوانان ایرانی و شکست ایران از مصر به خاطر مقنطره جادو (ج ۱: ۶۴۷)، پیشگویی در مورد رسیدن فیروزشاه به عین‌الحیات (ج ۱: ۴۰۶)، پیشگویی وی در مورد گشودن طلسم جزیره چهارشنبه و بسیاری از طلسم‌ها و یافتن گنج‌ها به وسیله فیروزشاه (ج ۱: ۷۳۹)، پیشگویی در مورد نجات توران‌دخت به دست مظفرشاه و آشوب عیار (ج ۱: ۱۶۳)، پیشگویی تسخیر استانبول به کمک مظفرشاه (ج ۱: ۱۶۴)، پیشگویی وی در مورد عین‌الحیات و سلامتی او (ج ۱: ۲۳۹)، پیشگویی وی در مورد سلامت جهان‌افروز و فتح شهر عماسیه به دست او (ج ۱: ۵۳۶ و ۵۴۳) ...

در مقابل توانایی و قدرت طیطوس در انجام پیشگویی‌های درست، وزیران شاهان متخاصم، اغلب در این علم ناتوان و بی‌کفایت هستند و بر این اساس به شاه و کشور خود ضربه می‌زنند؛ به عنوان مثال، نیک‌اندیش، وزیر ولید، شاه مصر پیشگویی می‌کند که کار سپاه ایران در مصر، زیر و زبر خواهد شد و پیروزی از آن‌مصریان خواهد بود؛ اما برخلاف پیشگویی وی، با شبیخون سیامک سیه قبا سپاه مصر به داخل شهر عقب نشینی می‌کند و عاقبت شکست می‌خورد (ج ۱: ۶۹۰-۶۹۷).

پیشگویی‌های نابخردانه طیفور وزیر که نشان عدم لیاقت، کاردانی و آگاهی او از علم پیشگویی و وزارت است، بیش از سایر وزیران در داراب‌نامه نمود می‌یابد؛ به عنوان مثال، طیفور پیشگویی می‌کند که زوال و نکبت ایرانیان در مملکت روم خواهد بود (بیغمی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۸۸ و ۵۲۰)؛ اما نه تنها ایرانیان مانند همیشه سربلند و پیروز می‌شوند؛ بلکه روم و شهرهای اطراف آن را تصرف کرده، قیصر و شاهان دیگر را هم اسیر می‌کنند. بنابر پیشگویی طیفور، سبب اصلی زوال سپاه ایران، پهلوان طرم‌تاش خواهد بود و به قیصر و شاهان دیگر توصیه می‌کند به حرف‌ها و پیشنهادهای او عمل کنند و هر چه می‌خواهد در اختیارش بگذارند (ج ۱: ۱۴۲)؛ اما طرم‌تاش، نه تنها به دست پهلوان بهزاد، اسیر و ذلیل شده؛ بلکه در نهایت کشته می‌شود بدون اینکه کار مهمی از پیش ببرد.

تعبیر خواب، شکل دیگری از طالع‌بینی و پیش‌بینی آینده است که حتماً درست درمی‌آید؛ برای مثال، عاملی که وضعیت متعادل اولیه را در داستان داراب‌نامه برهم می‌زند، خواب دیدن فیروزشاه است. وی شبی سه بار عین‌الحیات را در خواب می‌بیند و به وی دل می‌بازد. هنگامی که فیروزشاه از نام و نشان آن دختر می‌پرسد، وی می‌گوید که به عشق روی فیروزشاه آمده و از آن او خواهد بود و خود را چنین معرفی می‌کند: «نام من، چشمه‌ای در تاریکی و جای من به عزت طلب کن» (ج ۱: ۱۷). چون فیروزشاه، خواب خود را برای طیطوس تعریف می‌کند، وی با دانش و خرد خود چنین جواب می‌دهد: «چشمه‌ای که در تاریکی است، آب حیوان است که آن را عین حیات می‌گویند و چون عزت را مقلوب کنی [شهر] تعزّ باشد. تعزّ شهری است در یمن که پای‌تخت شاه سرور یمنی است» (ج ۱: ۱۸). به این ترتیب، فیروزشاه به دنبال این خواب به تعزّ می‌رود و بعد از حوادث و ماجراهای بسیار با عین‌الحیات ازدواج می‌کند و خوابش به حقیقت می‌پیوندد.

هنگامی که شاه سرور، فیروزشاه و فرخزاد را به خونخواهی هورنگ، پسر کورنگ به وی می‌سپارد تا به زنگبار ببرد، شبی عین‌الحیات در فراق فیروزشاه خوابی می‌بیند و آن را برای دایه‌اش چنین تعریف می‌کند که: «در شکارگاهی بودم، دو باز سفید دیدم که از اوج فلک فرود آمدند و بر دوش من نشستند. یکی باز رو به ایران کرد، یکی به سوی زنگبار پرواز کرد» (ج ۱: ۱۹۴). خواب او تعبیر می‌شود و بهروز عیار و سیاوش نقّاش که

برای کسب خبر به یمن آمده‌اند، در شکارگاهی عین‌الحیات را می‌بینند و جریان اسارت فیروزشاه را می‌شنوند. سیاوش به ایران می‌رود تا به داراب خبر دهد و بهروز عیار عازم زنگبار می‌شود تا فیروزشاه را نجات دهد.

هنگامی که فیروزشاه و فرخزاد در اسارت کورنگ به سر می‌برند، شبی کورنگ خواب می‌بیند که دو شیر که در کمند دارد ناگهان خلاص می‌شوند و او را از اسب پایین می‌کشند و شکمش را می‌درند و دل و جگرش را می‌خورند. معبر، خواب او را چنین تعبیر می‌کند: «تو را دو دشمن عظیم در بند و قید باشند. از قید تو بجهند و تو را از ایشان ملالت رسد» (ج ۱: ۱۹۸). پیشگویی معبر درست درمی‌آید و فیروزشاه و فرخزاد به یاری صلوک زندانان از زندان فرار می‌کنند و کورنگ را هنگام ورود به جزیره فور می‌کشند و سپاه و جزیره‌اش را از آن خود می‌کنند.

در این شکل، وجه پیش‌بین جنبه قطعیت دارد و برابر با وجه الزامی است. این داستان‌ها بر قطعیت و الزام تحقق سرنوشت تأکید می‌کنند و به منزله قانونی تخطی ناپذیر تلقی می‌شوند. تعبیر خواب و اغلب طالع‌بینی‌ها [طالع‌بینی‌های طیوس]، پیش‌بینی‌های قطعی و محتومی هستند که پیشاپیش، پایان کار را به خواننده و مخاطب اطلاع می‌دهند.

۳- نتیجه گیری

در این نوشته، داراب‌نامه در ردیف داستان‌هایی قرار گرفته است که تودوروف آنها را روایت اسطوره‌ای می‌نامد. بررسی کارکرد وجوه روایتی و نقش آنها در ارتباط میان اشخاص قصه که بخشی از نظریه تودوروف را دربرمی‌گیرد، موضوع بحث این پژوهش است؛ زیرا در درک ساختار بندی و ساز و کار روایت‌ها مهم تلقی می‌شود. تودوروف ابتدا، به تقابل وجه اخباری و وجوه غیراخباری اشاره می‌کند. وی وجوه غیر اخباری را به دو گروه تقسیم می‌کند: «وجه خواستی» و «وجه فرضی». وجه خواستی نیز، دو نوع است «الزامی و تمنّایی». وجه فرضی نیز شامل دو نوع است «شرطی و پیش‌بین».

از آنجا که وجوه اخباری، رخدادهایی است که در زمان گذشته روی داده و با افعال گذشته می‌آیند، می‌توان وجه غالب داستان داراب‌نامه را وجه اخباری دانست؛ از این رو وجوه اخباری واقعاً در داستان تحقق یافته‌اند و داستان بر شالوده آنها پی‌ریزی شده است. وجه خواستی نیز که با خواست بشر مطابقت دارد بر دو نوع است: الزامی و تمنایی. از آنجا که وجه الزامی، وجهی است که باید انجام شود، قوانین تبعیت از نیروی برتر جامعه (شاه) و اصل وفاداری، به وجه الزامی نوشته شده است و تخطی از آنها، منجر به مجازات فرد می‌شود. قانون وفاداری به چهار صورت در داراب نامه نمود می‌یابد: ۱- وفاداری وزیران و زبردستان نسبت به شاه و ولی‌نعمت خود. ۲- وفاداری عاشق و معشوق به یکدیگر. ۳- وفاداری دوستان و یاران نسبت به هم در تلاش برای نجات و یا برآوردن خواسته‌های یکدیگر. ۴- وفاداری شاهزادگان و یاران به عهد و سوگند خود. وجه تمنایی، با توجه به آرزوهای شخصیت صورت می‌گیرد. نیاز اشخاص داستان به آرزو و خواسته‌های درونی همچون عشق و میل به وصال، نجات دوستان و انتقام، در زیر مجموعه وجه تمنایی قرار می‌گیرد. چشم‌پوشی نیز، شکل ویژه‌ای از وجه تمنایی است. در این شکل، شخصیت ابتدا چیزی را آرزو می‌کند؛ ولی بعد، از آن چشم می‌پوشد که در داراب نامه با نمونه‌هایی از آن روبه‌رو هستیم.

وجه فرضی، شامل دو وجه شرطی و پیش‌بین است. وجه شرطی در داستان، به سه شکل تهدید، وعده و آزمایش آمده است و وجه پیش‌بین نیز به سه طریق نمود یافته است؛ تعبیر خواب، به صورت جزئی‌نگری و تفکر دقیق شخصیت‌ها و در اغلب موارد به صورت طالع‌بینی و پیشگویی آینده بر اساس علم به نجوم و رصد افلاک. این وجه تأثیر زیادی بر توفیق یا عدم توفیق شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان دارد و به دلیل جنبه قطعیت خود، برابر با وجه الزامی است و حتی در بسیاری موارد به منزله قانون تخطی ناپذیر سرنوشت و قضا و قدر تلقی می‌شود.

فهرست منابع

الف- کتاب‌ها

۱. احمدی، بابک. (۱۳۸۴). **ساختار و تأویل متن**. چ هفتم. تهران: نشر مرکز.

شماره ۳۸	نشریه ادب و زبان	۱۸۲
۲.	_____ . (۱۳۷۵). درس های فلسفه هنر . چ دوم. تهران: نشر مرکز.	
۳.	اخلاقی، اکبر. (۱۳۷۱). تحلیل ساختاری منطق الطیر عطار . اصفهان: نشر فردا.	
۴.	اخوت، احمد. (۱۳۷۱). دستور زبان داستان . چ اول. اصفهان: نشر فردا.	
۵.	اسکولز، رابرت. (۱۳۷۹). درآمدی بر ساختار گرای در ادبیات . ترجمه فرزانه طاهری. چ اول. تهران: آگاه.	
۶.	بیغمی، محمدبن احمد. (۱۳۸۱). داراب نامه . تصحیح ذبیح الله صفا. ج ۱ و ۲. چ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.	
۷.	تایسن، لوئیس. (۱۳۸۷). نظریه های نقد ادبی معاصر (راهنمای آسان فهم) . ترجمه مازیار حسن زاده و فاطمه حسینی. چ اول. تهران: نگاه امروز.	
۸.	تسلیمی، علی. (۱۳۸۸). نقد ادبی: نظریه های ادبی و کاربرد آن ها در ادبیات فارسی . چ اول. تهران: کتاب آمه.	
۹.	تودوروف، تزوتان. (۱۳۸۲). بوطیقای ساختار گرا . ترجمه محمد نبوی. چ دوم. تهران: آگاه.	
۱۰.	زرشناس، شهریار. (۱۳۸۹). پیش درآمدی بر رویکردها و مکتب های ادبی . تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.	
۱۱.	سجودی، فرزانه و دیگران. (۱۳۸۸). ساخت گرای، پاسا ساخت گرای و مطالعات ادبی (مجموعه مقالات) . تهران: انتشارات حوزه هنری.	
۱۲.	سجودی، فرزانه. (۱۳۸۳). نشانه شناسی کاربردی . تهران: قصه.	
۱۳. (۱۳۸۴). نشانه شناسی و ادبیات . تهران: فرهنگ کاوش.	
۱۴.	سلدن، رمان. (۱۳۷۲). راهنمای نظریه ادبی معاصر . ترجمه عباس مخبر. چ اول. تهران: طرح نو.	
۱۵.	صفا، ذبیح اله. (۱۳۵۶). تاریخ ادبیات در ایران . ج ۴. تهران: انتشارات چاپ دانشگاه تهران.	
۱۶.	کالر، جانانان. (۱۳۸۸). بوطیقای ساخت گرا: ساخت گرای، زبان شناسی و مطالعه ادبیات . ترجمه کوروش صفوی. تهران: مینوی خرد.	
۱۷.	گلدمن، لوسین. (۱۳۸۳). نقد تکوینی . ترجمه محمد غیاثی. تهران: نگاه.	

۱۸. گورین، ویلفرد و دیگران. (۱۳۸۸). **درآمدی بر شیوه های نقد ادبی**. ترجمه علیرضا فرح بخش و زینب حیدری مقدم. تهران: رهنما.

ب-مقاله ها

۱۹. بلوکباشی، علی. (۱۳۹۰). «داراب نامه: داستان قهرمانی فیروزشاه پسر داراب». ارج نامه ذبیح الله صفا (آثار و افکار ذبیح الله صفا). به کوشش آل داوود. صص ۳۱۶-۳۳۳.

